

نگاهی گذرا به ظهور ملی‌گرایی افراطی و رابطه آن با پدیده تروریسم در اروپا

خونبازی شاگردان آل سعود در قاره سبز



یوان شریعت: «سیاستمداران غربی آدم‌هایی هستند به معنای واقعی کلمه وحشی. تعجب نکند؛ بلکه کت و شلوار می‌پوشند، کراوات می‌بندند، ادکلن می‌زنند، کیف سامسونگ دست‌شان می‌گیرند اما وحشی‌اند؛ عملاً کارهای وحشی‌ها را می‌کنند. شما ملاحظه کنید در همین قضیه اخیر نیوزیلند و کشتار مسلمانان، خب! در ۲ مسجد یک نفری وارد می‌شود، ده‌ها نفر را به رگبار می‌بندد، بیش از ۵۰ نفر آنها را به قتل می‌رساند، شهید می‌کند؛ خب! این اسمش تروریسم نیست؟ اروپایی‌ها، نه سیاستمداران‌شان، نه مطبوعات‌شان حاضر نشدند نام حرکت تروریستی روی این‌ کار بگذارند؛ گفتند حرکت مسلحانه! این حرکت مسلحانه‌است؟ پس تروریسم چیست؟ هر جایی که یک حرکتی علیه یک فرد حتی انجام بگیرد که مورد علاقه آنهاست، آنجا تروریسم و حقوق بشر و همه چیز ردیف می‌شود برای مقابله اما اینجا- به این وضوح- به این حرکت، حرکت تروریستی نمی‌گویند! اینها این جور هستند».

این جملات بخشی از بیانات رهبر انقلاب در اولین روز از سال ۹۸ در جوار حرم رضوی است. جملاّتی که بیانگر وضعیت تروریسم در قاره سبز و آمریکا بوده و به عبارت دقیق تر نسبت غرب با این پدیده شوم را نشان می‌دهد. این در حالی است که مدت زیادی از حادثه تروریستی نیوزیلند و اتخاذ مواضع وقیحانه و انحرافی از سوی برخی رسانه‌ها و دولتمردان غربی نمی‌گذرد که با توجه به تاکید رهبری و اشاره مستقیم به مسأله تروریسم در اروپا بر آن شدیم با نگاهی گذرا نسبت چشم‌آبی‌ها و حساب‌های سعودی را با تروریسم بنیادگرای رادیکال در محیط غرب مورد واکاوی قرار دهیم.

■ تروریسم تکفیری و بحران خاورمیانه

امروز با گذشت ۷ سال از بحران تروریسم تکفیری در منطقه غرب آسیا شاهد انتشار تحلیل‌های متعددی از علل وقوع این پدیده و همچنین ریشه‌های شکل‌گیری آن هستیم. داعش و گسترش فعالیت القاعده در کنار حیات زیرزمینی این شبکه تروریستی جهانی قبل و بعد از بن‌لادن هستیم. تحلیل‌هایی که در یک کلام تنها به بخشی از این فرآیند اشاره دارد و به عبارت دیگر شکل‌گیری تروریسم از سرزمین مادری آن یعنی افغانستان را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما موضوعی که در این میان مورد توجه است عدم تحلیل درست جایگاه اروپا و پنهان ماندن نقش قاره سبز در کنار متحد سنتی خود یعنی واشنگتن در شکل‌گیری یکی از رادیکال‌ترین تشکیلات‌های مسلح‌بنیادگرا در غرب آسیا و تمحیل هزینه‌های

غیر قابل جبران بر پیکره امنیتی جامعه بین‌الملل است. نقش و جایگاه غرب تنها در شکل‌گیری القاعده به شکل کامل و جامع برای اذهان عمومی در کشورهای مختلف جهان تبیین نشده، بلکه در واکاوی داعش و حتی گروه‌های نژادپرست برآمده از ملی‌گرایی در قاره سبز با همان راست‌های افراطی سرزمین یورو نیز مغفول مانده است.

■ از شبکه‌انصار تا مهاجرین در تشکیلات تکفیری و همراهی اروپا

ساختار تشکیلاتی و سازمانی شبکه‌های تروریستی القاعده و داعش از ۲ بخش نیروهای بومی (انصار) و غریبومی یا خارجی (مهاجرین) تشکیل شده‌است؛ ساختاری که به گفته برخی اعضا و کارهای ردیبالای هر دو تشکیلات مذکور بر آمده از آموزه‌های سنتی و به عبارت دقیق‌تر الگو گرفته شده از ساختار نیروهای مسلمان در ایام جهاد خاتم‌الانبیاء(ص) در صدر اسلام است. با وجود اینکه امروز می‌توان ادعا کرد که ماهیت نیروهای بومی و انصار برای اغلب مخاطبان آشنا و معرفی شده است، به همان اندازه نیز می‌توان از عدم پرداخت به نیروهای خارجی و مهاجر در این دو شبکه تکفیری سخن گفت؛ موضوعی که تا حدودی سهوی و در برخی موارد عمدی بوده و می‌توان آن را جزئی از

سناریوی سرویس‌های جاسوسی غرب برای تطهیر چهره اروپا و آمریکا در نسبت‌سنجی با این پدیده شوم عنوان داشت.

این در حالی است که برخی اندیشکده‌های امنیتی-سیاسی در غرب تنها با گذشت ۲ سال از بحران تروریستی در خاورمیانه گزارش‌های متعددی را درباره وجود شهروندان غربی در داعش و القاعده و تهدیدهای احتمالی پیش رو که تبعات حضور آنها در گروه‌های بنیادگرای رادیکال بود منتشر کردند. همچنین برخی کارشناسان مسائل امنیتی و بین‌الملل با اشاره به کمک دولت‌های اروپایی در کنار اقدامات آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا در پشتیبانی از تروریسم ایدئولوژیک تکفیری، هشدار سیرایت این آتش را به خانه خود می‌دادند که اغلب رسانه‌های غربی با یک مهندسی تحمیلی از سوی سرویس‌های اطلاعاتی اروپایی و بویژه ایالات متحده، اقدام به سانسور آن کردند. این مسأله تا زمان وقوع عملیات‌های تروریستی در

عمق اروپا و آمریکا ادامه داشت و به دلیل وقوع عملیات‌های فرانسه، بلژیک و آلمان دیگر امکان سانسور صدردصدی برای آن وجود نداشت. با این وجود در شرایط فعلی شاید همه مخاطبان از نقش اروپا در احیا و شیوع تکفیری‌ها مطلع نباشند و مطمئناً این مسأله را نمی‌توان در جرگه غفلت‌های سهوی قرار داد. در میان شهروندان اروپایی حاضر در داعش و القاعده و در کل جریان‌های تکفیری نام چند کشور به دلیل تعدد شهروندان حاضر در گروه‌های تروریستی مذکور خوندنایی می‌کند که در این بین می‌توان به بلژیک، فرانسه، آلمان، انگلیس و هلند اشاره داشت.

■ انگلیس

نفوذ میراث فکری وهابیت و سلفی‌گری دانشگاه اسلامی مدینه (IUM) سابقهای طولانی در بریتانیای کبیر دارد. اولین فارغ‌التحصیلان بریتانیایی دانشگاه اسلامی مدینه در سال‌های دهه ۱۹۸۰ به وطن بازگشتند و روی هم رفته چندصد روحانی در کشور ملکه فعالیت داشتند که اکثر در دانشکده «دعوا» رسته اصول‌الدین خوانده‌اند و در واقع آنجا بیشتر به عنوان واعظ تعلیم دیده‌اند تا اینکه به عنوان امام معرفی شوند. جنبش اهل حدیث بریتانیا که در دهه ۷۰

میلادی توسط یکی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه با عقبه آسیای جنوبی تاسیس شده بود تنها ۳۱ مسجد در کل بریتانیا را در اختیار داشت و روحانی‌های مذکور در مساجد منتسب به این جنبش مشغول به کار بودند. اما چندی بعد در سال ۱۹۸۴ مجموعه وعاظ مشغول در مساجد جنبش اهل حدیث به درک جدیدی از جوامع اسلامی در بریتانیا رسیدند و آن تعدد دواطلبان انگلیسی‌زبان در مقابل اردو زبان‌ها بود. در همین راستا در سال ۱۹۸۴ «جمعیت احیای منهاج‌السنه» را تاسیس کردند. فعالیت شبکه‌های سعودی تا سال ۱۹۹۵ ادامه پیدا کرد اما با افزایش اختلافات ناشی از جریان بیداری در عربستان در سال ۱۹۹۵ برخی عناصر حاضر در منهاج‌السنه انشعاب کردند و در قالب گروه جدیدی که رهبری‌شان را یک بریتانیایی‌تبار تغییر مذهب داده بر عهده داشت، فعالیت خود را آغاز کردند.

در شرایطی که جریان اصلی در منهاج منتقد استقرار و تسلط کامل وهابیت بر کانون‌های فعال در سرتاسر خاک بریتانیا بود و در برخی موارد نیز طبق گرایش‌های جهادی سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ دستورالعمل اجرایی خود را دنبال می‌کرد اما گروه منشعب به نحله سعودی وفادار بود. وفاداری و هماهنگی یک بریتانیایی‌تبار در کنار هدایت تعداد قابل توجهی از عناصر



منشعب از گروه‌های به ظاهر اسلامی منتسب به سعودی می‌تواند گویای نقش ریاض در تربیت عناصر رادیکال بنیادگرا و همچنین تکفیری‌های بریتانیایی در اروپا و حضور پرجمعیت آنها در سال‌های بعدی در مناطق غرب و مرکزی آسیا با عناوین داعش و القاعده باشد؛ مسأله‌ای که تاکنون آنطور که باید برای مخاطبان ایرانی و خارجی واکاوی و تبیین نشده است. درگیری جریان منهاج و سعودی‌ها در شرایطی ادامه پیدا

کرد که از نیمه دهه ۱۹۹۰ شکاف‌های قومی نیز در جوامع مسلمان بریتانیا پدیدار شد. جریان منتسب به سعودی‌ها برای جذب عناصر و فعالیت آنها در حوزه مسلحانه و افراطی در میان اعراب بریتانیا فعالیت خود را افزایش داد و ریاض عناصر قابل توجهی را در میان سومالیایی‌ها و کارائیبی‌های تغییر مذهب داده جذب کرد. در مقابل جریان منهاج‌السنه نیز در میان جوانان آسیای جنوبی به دنبال جذب نیرو می‌گشت که در همین راستا به اعتقاد برخی کارشناسان مسائل امنیتی در بازه زمانی سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۵ نمودار فعالیت گروه‌ها و جریان‌های رادیکال بیشترین رشد خود را به ثبت رسانده است. اشاعه تفکرات افراطی در اروپا بویژه

در بریتانیا که منتج به تروریسم تکفیری شده، در شرایطی از سوی ریاض مهندسی و سازماندهی شد که با وجود اشراف لندن بر چنین مسأله مهم و حیاتی‌ای هیچ گاه شاهد برخورد با اقدامات سلبی و ایجابی از سوی دولت و دستگاه‌های امنیتی این

کشور نبوده‌ایم. نگاهی اجمالی به بازار کتب بریتانیا و اشباع متون مذهبی و تر جمه آثار وهابیت خود بیانگر نقش سعودی‌ها در شکل‌گیری تروریسم تکفیری است. علاوه بر این می‌توان به مسجد «رحینت پارک» در کنار مرکز فرهنگی اسلامی انگلیس و همچنین انجمن «المنتدی الاسلامی» به عنوان ۲ مرکز فعال سعودی- وهابی نیز اشاره داشت. ۲ مرکزی که در آن فقط متون وهابی و قرآن‌های چاپ عربستان حق پخش دارند؛ مرکزهایی که برخی وعاظ حاضر در مناطق اشغالی شام و عراق چهره‌های شناخته شده‌ای برای فعالان در این دو مرکز به عنوان همراهان قدیمی هستند.

■ فرانسه

اگر اوایل دهه ۱۹۹۰ در فرانسه یک سرشماری از سلفی‌های افراطی (جهادی) شده بود، مطمئناً تعداد آنها از صدها نفر بیشتر نمی‌شد. این در حالی است که در سال ۲۰۰۸ طبق آخرین آمار لوموند همین آمار شامل ۵ هزار سیمپا و ۵۰۰ فعال و کنشگر ارزیابی شد. افراطی‌های فرانسه به دلیل ارتباط استعماری میان

پاریس و الجزیره در درجه اول تحت تاثیر سنت سلفی جهادی در الجزایر بویژه فعالان «جبهه نجات الاسلامی» هستند. جبهه‌ای که اغلب اعضای آن را دانش‌جویان دانشگاه اسلامی سعودی تشکیل می‌دهند و بر همین اساس براحتی ریشه‌های افراطی‌گری در تفکر و ایدئولوژی آنها ریشه‌یابی می‌شود. از جمله عوامل مهم در شکل‌گیری این تفکر در فرانسه و گسترش آن را می‌توان نفوذ ریاض در میان جریان مذکور و اتحادیه جهانی اسلام بویژه فارغ‌التحصیلان دانشگاه بین‌المللی مدینه دانست. از دیگر مجموعه‌های محرک و صاحب نفوذ نیز می‌توان از دارالحدیث در منطقه دماج یمن به رهبری رقیب ابن‌هادی الوادعی و کانون الابانی در امان اردن به علاوه دانشگاه شریعت دمشق نام برد. در کنار مراکز مذکور و آثار اقدامات آنها، شکل‌گیری و رشد این ایدئولوژی در فرانسه به رفت و آمد مستمر چهره‌های سعودی، اردنی و مصری نیز باز می‌گردد. سخنرانی‌هایی که نه‌تنها به فرانسه منتهی نشد، بلکه بلژیک، بریتانیا و آمریکا را هم در بر گرفت. نمودار این فعالیت بعد از حادثه سپتامبر ۲۰۰۱ نزولی شد اما تنها یک سال بعد با فعال شدن دوباره ریاض و اعطای بورسیه‌های تحصیلی به عناصر مرتبط با عربستان، توجه فعالان و طلبه‌های مختلف حاضر در شبکه‌های وهابی و سعودی به آنها جلب شد.

فرانسه دارای بیشترین سلفی در جهان است که از طریق اینترنت و بدون هیچ‌گونه تماس حضوری با وعاظ یا امامان سلفی به این ایدئولوژی گرایش پیدا کرده‌اند. جذابیت این جریان در فرانسه تا جایی رشد کرد که در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ به نوعی یک منبع درآمد محسوب شد و علاقه‌مندان قابل توجهی را به سوی خود جلب کرد. این مسأله تا جایی ادامه پیدا کرد که نتولیبورال‌ها نیز توانستند در جریان‌های سلفی و جهادی نفوذ کنند که این مسأله در بخشی از جامعه فرانسوی نمود پیدا کرد. افراطی‌ها در فرانسه را می‌توان به ۲ دسته از لحاظ ساختاری تقسیم کرد؛ نسل اول آنها را افراد ۲۵ الی ۵۰ ساله تشکیل می‌دهند که اغلب یا الجزایری هستند یا از عربستان و سایر کشورهای عربی تشکیل می‌شوند. نسل دوم افرادی هستند که عمدتاً در فرانسه بزرگ شده و در مدارس فرانسوی تحصیل کرده‌اند که در این میان ناگهان سر از موسسات آموزشی عربستان، دانشگاه‌مدینه یا دارالحدیث یمن (که زیر نظر سعودی‌ها فعال است) در آورده و آنجا تربیت شده‌اند. مسأله‌ای که مجدداً بیانگر رشد تروریسم در اروپا و فعالیت ریاض بدون هیچ مانعی در قاره سبز برای تربیت تکفیری‌هاست.

■ سخن آخر

در آخر باید متذکر شد که به اعتقاد برخی ناظران مسائل بین‌الملل اگر در شرایط فعلی در اروپا شاهد رشد گروه‌های ملی‌گرا و راست‌های افراطی که در برخی موارد اقدامات خشونت‌آمیز در کارنامه آنها به چشم می‌خورد هستیم، باید ریشه‌های آن را بدون هیچ سانسوری در رشد تفکرات افراطی و بازگشت تروریست‌های تکفیری اروپایی به خانه جست‌وجو کنیم. شاید در ایامی که سرویس‌های اروپایی بدون هیچ مانعی نظاره‌گر تربیت عناصر رادیکال در کشورهای خود توسط وهابی‌ها و سعودی‌ها بودند، هرگز پیروزی مقاومت و شکست تکفیری‌ها از ذهن‌شان عبور نمی‌کرد. مسأله‌ای که امروز دیگر هیچ رسانه و سانسوری توان پنهان کردن آن را ندارد، شکست این تفکر و پیاده نظام آن در منطقه غرب آسیاست؛ موضوعی که اولین تبعات آن بازگشت تروریست‌ها به خانه و رشد تفکر راست افراطی در قاره سبز به عنوان دومین تهدید در اروپاست. خانهای که مدت‌ها پیش از سوی سران ریاض و وهابیت تا امن شده و امروز کسانی که باد کاشته‌اند باید به انتظار برداشت توفان باشند.



السراج، نخست‌وزیر دولت وفاق ملی لیبی هم به عنوان مهره غربی‌ها شناخته می‌شود اما مردم لیبی او را فاقد قدرت و مانور سیاسی در کشورشان می‌دانند. طیف سومی که اسلام‌گرا هستند، به عنوان خطر جدی برای خلیفه حفر و فائز السراج به شمار می‌روند و از این جهت هر دو دولت مستقر در لیبی به دنبال مهندسی انتخابات هستند. در این میان بریتانیا به صورت کاملاً موزیانه و خاموش اوضاع را رصد می‌کند و امارات را به نمایندگی از خود وارد این پرونده کرده تا بتواند از خیزش طیف اخوانی‌هایی که دارای پایگاه اجتماعی در لیبی هستند جلوگیری کند و اینجاست که زورآزمایی سیاسی در شورای امنیت سازمان ملل برای ایجاد وقفه و تقسیم منافع کشورها مهم جلوه می‌کند.

❖ کارشناس مسائل آفریقا

القاعده مخالفند اما خلیفه حفر به دنبال آن است که این جریان را یک توده تروریسم و شبه‌نظامی مسلح جلوه دهد. باید متوجه بود که خلیفه حفر ۲۰ سال در آمریکا اقامت داشت و جای تعجب است که چرا در خلال سرنگون شدن قذافی هیچ آسیبی به وی وارد نشد؟! او در برهه‌ای با روسیه در ارتباط بود و در وضعیت کنونی هم روابط خوبی با فرانسه و عربستان دارد و از این جهت او را «عبدالفتاح السیسی دوم» خطاب می‌کنند. ژنرال حفر در سال‌های گذشته به دنبال کودتا در لیبی بود که البته حمایت زیادی از پروژه وی نشد اما در وضعیت فعلی پارلمان «طبوق» به صورت کامل از او حمایت می‌کند. علاوه بر آن، دولت مصر و شخص عبدالفتاح السیسی هم برای جلوگیری از قدرت گرفتن اخوان‌المسلمین در آفریقا از او حمایت می‌کند. این در حالی است که فائز

و الجزایر از منظر شکلی (مقایسه روند و دلایل انقلاب تونس و کناره‌گیری عبدالعزیز بوتفلیقه) با یکدیگر تفاوت دارد اما از حیث ماهوی تا حد زیادی با هم یکی هستند. این موضوعات باعث شده ثبات در بسیاری از کشورهای آفریقایی شکننده شود و همین مسائل باعث می‌شود اروپا و آمریکا به علاوه امارات، مصر و عربستان از روند سیاسی جاری در لیبی نگران شوند. با این مقدمه اگر به سکوت فائز السراج درباره اعزام نیروهای خلیفه حفر به طرابلس نگاه کنیم، بخوبی می‌فهمیم هر دو طرف (فائز السراج و ژنرال خلیفه حفر) با سناریوی غربی‌ها و متحdan منطقه‌ای آنها هماهنگ هستند و موضوع اصلی «سرکوب جریان سوم سیاسی» در لیبی است! درست است که قذافی یک دیکتاتور به تمام معنا بود اما بخوبی می‌دانست نمی‌تواند جریان‌های اسلامی در لیبی را نادیده بگیرد یا پشت‌ت آنها را سرکوب کند اما این نگاه در اندیشه و مدل سیاست‌روری حفر و فائز السراج وجود ندارد. اصل داستان از این قرار است که ایالات متحده، بریتانیا، عربستان، امارات، ایتالیا، فرانسه و برخی کشورهای بازیگر در عرصه سیاسی لیبی به این نتیجه رسیده‌اند که با فرا رسیدن ایام انتخابات در لیبی، جریان سوم سیاسی که اتفاقاً اسلام‌گرا به شمار می‌رود، در حال رشد و جاگیری سیاسی در لایه‌های مردمی این کشور است. این جریان به نوعی به اخوان‌المسلمین تمایل دارد و مورد حمایت مردم لیبی است و از جهتی دیگر قطر و ترکیه به صورت پنهان از آن حمایت می‌کنند. این جریان همان طیفی است که پس از سقوط قذافی نسبت به گذشته فعال تر شد و ریشه‌های مذهبی دارد. آنها با جریان‌های تکفیری و افراطی همانند داعش و

او هیچ نامی از ارتش ملی لیبی به فرماندهی قطب مخالفش (ژنرال حفر) نمی‌برد و این نکته بسیار ریز که اهمیت زیادی دارد، بخوبی نشان می‌دهد پشت پرده این سناریو، بسیار پیچیده و درآمیخته با منافع قدرت‌های بزرگ غربی است. بعد از سقوط قذافی شاهد آن بودیم که ۲ دولت در لیبی به یکباره اعلام موجودیت کردند؛ نخست دولتی بود که در شمال غرب این کشور و در شهر طرابلس اعلام موجودیت کرد و پس از استقرار فائز السراج خود را دولت وفاق ملی لیبی نامید و دولت دوم در شمال شرق این کشور در شهر طبوق ظاهر شد که اتفاقاً خلیفه حفر از حمایت پارلمان این دولت برخوردار است. زمانی که داعش در شهر سرت (شمال لیبی) در حال اعلام خلافت به عنوان سومین خلافت ارضی خود بود، نیروهای خلیفه حفر با کمک آمریکایی‌ها این شهر را پاکسازی کردند و آنجا بود که از او یک چهره میهنی ساخته شد. قبل از این مسائل هم او به دلیل اینکه سال‌ها در کنار قذافی حضور داشته و از حمایت کشورهای زیادی برخوردار بود، محوریت بسیاری از مسائل میدانی را به عهده داشت. باید متوجه بود که سکوت فائز السراج درباره اعزام نیروهای خلیفه حفر به قلمرو سیاسی و حاکمیتی او بسیار معنادار است. برای تحلیل و رمزگشایی این سکوت باید نیم‌نگاهی به اوضاع سیاسی در کشورهای آفریقایی بیندازیم. در وضعیت کنونی «تونس» درگیر یک به‌پهر یرختگی سیاسی است که این روند پس از بیداری اسلامی تاکنون، یک واقعه بسیار مهم به حساب می‌آید، چرا که مردم و حاکمیت فعلی در این کشور با یکدیگر مشکل دارند. از سویی شاهد وضعیتی مشابه در الجزایر هستیم. درست است که معادلات در تونس

جعفر قنادباشی: وقایعی که در لیبی در حال اتفاق افتادن است نشان از آن دارد که یک پروژه پنهان از سوی غربی‌ها و برخی متحدان آنها در منطقه، به آرامی شروع شده اما موانعی برای اجرای آن وجود دارد. در این راستا چند روز اخیر نیروهای موسوم به «رتش ملی لیبی» به رهبری ژنرال خلیفه حفر با دستور مستقیم وی به سوی شهر طرابلس (پایتخت و بزرگ‌ترین شهر لیبی) گسیل شدند و دلیل عزیمت این نیروها به سوی طرابلس، مقابله با شبه‌نظامیان و تروریسم عنوان شده است. نکته بسیار مهمی که در اینجا باید مورد اشاره قرار گیرد، این است که خلیفه حفر در زمان صدور دستور حرکت نیروهای به سوی طرابلس مدعی شده قصد او از گسیل نیروهای ارتش ملی لیبی مقابله با تروریسم و افراد مسلح است که هیچ نامی از آنها برده نشده است؛ این همان حلقه مفقود و دلایل اصلی وقوع فاز جدید درگیری‌ها در لیبی به حساب می‌آید. براساس آنچه از معادلات میدانی بویژه داده‌های سابق و سیاسی در معادلات لیبی برمی‌آید، اعزام نیروهای ارتش ملی لیبی به سوی طرابلس آن هم با دستور مستقیم ژنرال خلیفه حفر، با چرّاج سبز غربی‌ها و برخی همسایگان لیبی انجام شده است!

واقعیت این است که در وضعیت فعلی «فائز السراج» نخست‌وزیر دولت وفاق ملی لیبی در طرابلس حضور دارد و به وضوح شاهد لشکر کشی خلیفه حفر است اما هیچ اقدامی علیه وی و نیروهای تحت امر او انجام نمی‌دهد. اگر به متن تلگراف او برای مقابله نیروی هوایی ارتش لیبی با نیروهای تحت امر خلیفه حفر توجه کنیم بخوبی می‌بینیم